

پسران بد

نگاهی به مجموعه «مهمونی» از منظر جامعه‌شناسی

اشکان راد

۱. کمتر دوستدار سینمایی است که دیمین «طالع نحس»، ریگن «جن گیر» و آدرین «بچه رزمی»، جایی در ذهنش را اشغال نکرده باشند. کودکانی چهره‌هایی که پیام آور مرگ و تباهی اند. برای اکثر ما که کودکان در ضمیر خود آگاه و ناخودآگاهمان یادآور، نماد و یا حتی مترادف پاکی و معصومیت هستند، مشاهده این که کودکانی با ظاهری چنین معصوم می‌توانند حامل و عامل شر باشند، غافلگیرکننده است. در تاریخ فکر، سه دیدگاه درباره کودکان وجود داشته است. در مسیحیت بر اساس آموزه گناه نخستین، انسان گناهکار زاده می‌شود و هر نسلی گناه معصیت آدم (ع) را برای نسل بعدی به ارث می‌گذارد. طی مراحل زندگی است که می‌توان با ایمان به مسیح (ع) و یاری روح القدس این گناه ازلی را مه‌ار می‌کرد و به رستگاری رسید. بنابراین، نوزادان بالفعل پلیدند اما بالقوه امکان خلاص شدن از این بار گناه را دارند. از سوی دیگر، گروهی از فلاسفه و البته روانشناسان، کودک را همچون لوح سفید و پاکی می‌دانند که در بدو تولد نه خبری روی آن نوشته شده است و نه شری. بلکه در مسیر زندگی است که به واسطه تربیت، زیست اجتماعی و ... شخصیت او شکل می‌گیرد و نیک یا بد می‌گردد. فیلسوفانی چون ارسطو، ابن‌سینا، دکارت، لاک و البته پدر روانشناسی مدرن - فروید - چنین باوری دارند. دیدگاه سوم، معتقد است که آدمی بر فطرتی پاک متولد می‌شود اما اتفاقاتی طی زندگی او می‌افتد که می‌تواند این پاکی

فریاد «من از عقل بهره کمی بردم!» به رخ می‌کشد؛ بیشتر از قبل به چالش کشیده می‌شود. این گذر از اخلاق مطلق گرایانه با ظهور کاراکترهایی مثل «بچه» (فرزند فامیل دور)، «دختر همسایه»، «گیگیلی» و ... که هر کدام واجد حداقل یک ویژگی غیراخلاقی هستند ادامه می‌یابد: بچه، حسود و طماع است؛ گیگیلی به شکلی افراطی تنبل است و دختر همسایه اهل غیبت و بدگویی. در همین بستر است که کودک کار «مهمونی» از راه می‌رسد و در غیاب کلاه‌قرمزی و یارانش، نمادی می‌شود از تنها کودک حاضر در برنامه‌ای که دیگر تلویزیونی نیست و قاعدتاً محدودیت‌های آن را هم ندارد.

۲. کارل مارکس زمانی گفته بود «کار فرآیندی است که از تعامل انسان با محیط پیرامونش حاصل می‌شود. انسان بر محیط اثر می‌گذارد و آن را تغییر می‌دهد اما کار برآمده از تعامل با محیط هم آدمی را عوض می‌کند.» پیش‌تر در کلاه‌قرمزی شاهد تأثیر نوع کار بر آدمی بوده‌ایم. برای فامیل دور، همه عالم و آدم و حتی استعاره‌های زیستن و به بیان بهتر کل جهان بینی‌اش معطوف به شغل در بانی او است. جهان او «در» است و بقیه چیزها از منشور «در» می‌گذرند تا درجه اهمیت‌شان مشخص شود و حتی مفهوم پیدا کنند. همین نکته را می‌توان در کاراکتر «عزیزم ببخشید» هم مشاهده کرد. در «مهمونی»، تأثیر کار تا آن‌جا پیش می‌رود که تقریباً تمام شخصیت‌های عروسکی (انسانی)، نامشان با شغلشان پیوند خورده است. «کته»، «قیمه»،

ذاتی را از وی بگیرد. انسان‌شناسی اسلام چنین است و البته فیلسوفانی مانند روسو و پستالوتزی هم چنین رای‌ی دارند. تا پیش از ظهور ایرج طهماسب و عروسک‌هایش در تلویزیون و سینمای ایران، کودکان حاضر در این رسانه‌ها، عمدتاً در دو تیپ، قابل طبقه‌بندی بودند: فرزندانی فقرا و فرزندانی ثروتمندان. دسته اول مؤدب، سخت‌کوش، مظلوم، متواضع، یاریگر خانواده (عمدتاً با کار کردن و کسب درآمد)، درس‌خوان (البته اگر به‌خاطر شرایط کاری مجبور به ترک تحصیل نمی‌شدند) بودند و گروه دوم بی‌ادب، تنبل، پرتوقع، پررو، لوس و البته پرمصرف. کلاه‌قرمزی و به تبع او دیگر عروسک‌هایی که اندک اندک طی سالیان باوی همراه شدند، این فضای کلیشه برآمده از ایدئولوژی‌های چپ را در هم شکست. کلاه‌قرمزی کودکی بود از طبقه فرودست که البته برای رسیدن به هدف خود (برای مثال رساندن خود به آقای مجری در «کلاه‌قرمزی و پسرخاله») کوشش بسیاری می‌کند، در مقابل موانع (دایناسور همان فیلم) می‌ایستد و به آقای مجری که حالا خانواده‌اش شده هم کمک می‌کند اما در عین حال چندان مؤدب و متواضع نیست، به معنای واقعی کلمه پررو است، در بسیاری از مواقع و موقعیت‌ها تنبلی می‌کند، از زیر کار در می‌رود و اهل درس هم نیست. این ویژگی‌هایی که در عرف منفی تلقی می‌شود با ظهور کاراکتری مثل «پسر عمه زا» که رسماً شکمو، بی‌توجه به نظافت (از حمام متنفر است)، و بی‌سواد است و آن را هم نه تنها کتمان نمی‌کند بلکه با افتخار و